

پرسشی درباره ترجمه یک واژه

و

پاسخی از داریوش آشوری

سلام آقای داریوش آشوری عزیز،

ممکن است بیرسم شما در نوشته‌هایتان برای واژه یونانی $\tau\omicron\ \omicron\upsilon$ یا معادل آلمانی آن $das\ Seinde$ چه معادلی را به کار می‌برید یا توصیه می‌کنید؟

شرح پرسش:

مشکل بر سر ترجمه $das\ Seinde$ است که نمی‌توان آن را **موجود** ترجمه کرد، زیرا موجود اسم مفعول وجود است و متضمن این معناست که نیازمند یک واجب‌الوجود است، در حالی که $Seinde$ اسم فاعل فعل $sein$ است و به این معناست که دارای هستی است و در هستی خود نیازمند دیگری نیست.

گاهی اوقات در نوشته‌ها از اصطلاح جعلی **هستنده** استفاده می‌شود، اما به گمانم هستنده غلط است و نمی‌توان از فعل هستن / هستیدن اسم فاعل هستنده را ساخت، زیرا هستن فعل لازم است و نه متعددی.

برخی پیشنهادها:

- معادل‌هایی مانند **هستی دار، دارنده هستی، هستار** را چگونه می‌یابید؟
- ما از مصدر فعل لازم "خوایدن"، صفت خوایده را می‌سازیم که صفت مفعولی است در معنای صفت فاعلی (به همین سان رنجیدن / رنجیده). آیا می‌توان از هستیدن، **هستیده** را ساخت به معنای آنچه دارای هستی است و برای منظور بالا به کار برد؟
- همین طور از فعل لازم "رفتن"، بن مضارع "رو" را می‌گیریم و بر اساس آن "رونده" را می‌سازیم که صفت فاعلی رفتن است. بر همین سیاق آیا می‌توان از فعل لازم بودن بن مضارع "بو" را گرفت و **بونده** را برای این منظور ساخت؟
- یا از مصدر فعل لازم "باشیدن" به معنای بودن، بن مضارع "باش" را گرفت و **باشنده** را ساخت؟

- آقای ادیب سلطانی برای این واژه‌ی یونانی (در ترجمه‌ی منطق ارسطو) معادل‌های هستومند، موجود، باوه، باشنده، آن که هست، چیز باشنده، ... را به کار برده است. اما همو در ترجمه‌ی سنجش خرد ناب، **هستومند** را معادل Wesen گرفته است.

ممنون می‌شوم اگر در چند خط یا در قالب مقاله‌ای مانند "داستان تنوین" گره از کار فروبسته‌ی ما بگشایید.

شاد باشید

رحمان افشاری

آقای رحمان افشاری

مفهوم‌های "وجود" و "موجود"، به دلیل تعلق‌شان به متن حکمت‌الاهی و عرفان نظری در عالم اندیشه‌ی اسلامی، و زیر-معنای (connotation) "آفریدگار" و "آفریده" در آن‌ها در متن آن حکمت، به عنوان برابرنهاد برای مفهوم‌های Sein و Seiende نزد هایدگر برای مترجمان مشکل‌آفرین است و تاکنون سه نفر این مشکل را با من در میان گذاشته‌اند که شما آخرین‌شان هستید. دلیل آن هم این است که مفهوم Sein در اندیشه‌ی هایدگر -- چنان که خود نیز در جایی گفته و پژوهندگان هایدگرشناس نیز نمونه‌های فراوان آن را در هم‌سنجی نوشته‌های او با "اندیشه‌ی آسیایی" یافته‌اند -- با مفهوم دائو (Dao) در حکمت چینی همخوان است. در این اندیشه چیزی در مقام اراده‌ی ازلی آفریننده در کار نیست که چیزها را با طرحی از-پیش-افکنده از نیستی به هستی آورد، بلکه هستی از دل نیستی برمی‌شکفت. تفسیر هایدگر از مفهوم اصلی یونانی phusis نیز همین برشکفتن است. به نظر می‌رسد که مشکل شما با دو مفهوم "وجود" و "موجود" در همین زمینه باشد. به نظر من چنین می‌رسد که برابرنهادهای "بود" (اسم مصدر از بودن، در برابر نبود [=عدم]، در برابر Sein، و "باشنده"، در برابر Seiende، نزدیک‌ترین واژه‌ها در فارسی به مفهوم هایدگری این دو ترم باشند. "باشنده"، و جمع آن "باشندگان"، را از قدیم داشته‌ایم (به صورت مصدر متعدی "باشانیدن" هم در متن‌های کهن آمده است [نک: علی‌رواقی، **ذیل فرهنگ‌های فارسی**]). رابطه‌ی سرراست ریشه‌ای این کلمه با بود/بودن/بودش بدون زیرمعنای رابطه‌ی آفریدگاری و آفریدگی، چه‌بسا مشکل را حل کند. از ریشه‌ی "باش" صفت مفعولی "باشیده" هم در فرهنگ‌ها آمده است. من هم در ترجمه‌ی متن‌های فلسفی باشنده را به کار برده‌ام و با بودن "باشنده" گمان نمی‌کنم که نیازی به ساختن واژه‌هایی مانند

هستی‌دار، دارنده‌ی هستی، هستار و مانند آن‌ها باشد، مگر برای کاربردهای دیگر (من خود "هستی‌داری" را برابرِ existence، در معنای کی‌یر که گوری آن، به کار برده ام [نک: فردریک کاپلستون، تاریخ فلسفه، جلد هفتم]).

"هستنده" هم ساخت-و-سازِ خلافِ قاعده‌ای ست. پسوندِ /-نده/ بر سرِ ریشه‌ی مضارع یا فعلِ امر می‌آید، مانندِ داننده و راننده و کننده، نه سوم شخصِ مفردِ فعل. در موردِ فعلِ بی‌قاعده‌ی هستن/بودن بر سرِ ریشه‌ی مضارع یا فعلِ امرِ آن می‌آید: باش+نده.

"هستومند" را هم نمی‌دانم آقای ادیب‌سلطانی با چه منطقی ساخته است. "هستو" (یا "خستو") در فرهنگ‌ها به معنای اقرار کننده یا مُعترف آمده است و ربطی به هستن و هستی ندارد. و اگر آن را ترکیبی از "هست- و پسوندِ -اومند" بگیریم (صورتِ کهنِ ترِ پسوندِ -مند، چنان که در "تنومند"، باز من "هستیمند" را روشن‌تر و رساتر از آن می‌دانم.
پایدار باشید
داریوش آشوری